

اللَّهُمَّ

اللَّهُمَّ

اللَّهُمَّ

پیشہ ورانہ تعلیم و تحقیق اور
پیشہ ورانہ تعلیم و تحقیق اور

پیشینه بحث

حقیقت دغدغه همیشگی آدمی بوده است. بشر در طول تاریخ همواره بر آن بوده که به واقعیت هستی آنگونه که هست پی ببرد و از راز سر به مهر آن آگاه شود و پرنده واقعیت را در دام حواس و یا تور عقل خود گرفتار کند. تدوین و تنظیم علمی مثل فلسفه نیز برای شناخت بهتر و صحیحتر بشر بوده است، چنانکه علامه طباطبایی (ره) در مقدمه کتاب نه‌ایه‌الحکمه فایده فلسفه را شناخت موجودات حقیقی از موجودات غیر حقیقی بیان نموده‌اند. ولی آیا بشر می‌تواند با ابزاری که در اختیار دارد یعنی حواس و عقربه حقیقت و واقعیت آنگونه که هست دست یابد؟ آیا اصلاً چیزی خارج از خود ما وجود دارد؟ در وهله اول پاسخ این سوالات بدیهی به نظر می‌رسد. چنانکه اکثر فلاسفه اسلامی و بیشتر فلاسفه یونان باستان و تا مدت‌ها سنت غالب در فلسفه به این پرسشها با قاطعیت پاسخ مثبت می‌دادند و عمدتاً این مباحث را به بداهت حواله می‌کردند. اما بسیاری از فلاسفه چه در دوران باستان چه اکنون که الآن هم سنت غالب فلسفی در غرب همنوا با آنان است) به گونه دیگری به پاسخ این

سوالات پرداخته‌اند. «اولین شکاکان رسمی را سوفسطاییان می‌دانند که در قرن پنجم قبل از میلاد در یونان ظهور نمودند. در مورد سوفسطاییان بیشتر برای نکتۀ تأکید می‌شود که آنان منکر جهان خارج بوده‌اند. «در مراجعه به گفتارها در مطالبی که از سران آنها، مثل گرگیاس و پروتاگوراس، نقل شده است، نوعی ذهن‌گرایی (Subjectivism) فهمیده می‌شود». (پروتاگوراس می‌گوید: انسان مقیاس همه چیز است) گرگیاس فراتر رفته، می‌گوید: هیچ چیز وجود ندارد، اگر چیزی وجود داشته باشد، نمی‌تواند شناخته شود- حتی اگر وجود شناختنی باشد، این شناسایی نمی‌تواند به دیگری منتقل شود).

بعد از سوفسطاییان، «سپتی سیزم یا شک‌گرایی» ظهور کرد. پیرهون مؤسس مکتب شک‌گرایی است. سپتی سیستمها شناخت واقعی را منکر بودند و می‌گفتند هیچ میزان ثابتی برای معلوماتمان نداریم. پیرهون ده دلیل می‌آورد که مدرکات ما ارزش حقیقی ندارند. «یکی از دلایلی که پیرهون مکتب خو را برآن بنیاد نهاد این بود که می‌گفت: ادراکات انسان از جهان و پدیده‌های آن، بستگی به وضع ذهن ادراک

مختلف و متفاوتی داشته است. گاهی در زمینه شناخت جهان هستی و گاهی در زمینه معرفت‌شناسی به معنای شناخت، خود را نشان داده است.

چنانکه این دغدغه در هرمنوتیک، ابتدا در مورد یافتن معنا و حقیقت متون مقدس بوده است. بهرحال جدید بودن واژه و اصطلاح هرمنوتیک موجب نمی‌شود معنا و حقیقت آن نیز جدید و حادث باشد. همانگونه که در مورد واژه اپیستمولوژی (= علم‌المعرفه = شناخت‌شناسی) اینگونه است. چرا که اگرچه «این واژه (اپیستمولوژی) نخستین بار در سال ۱۸۵۴ به وسیله ج.ف. فریسه به کار رفت»؛ ولی مباحث معرفت‌شناسی سابقه‌اش به یونان باستان بر می‌گردد و به طور رسمی نیز مدتی قبل در فلسفه غرب مطرح شده بود. واژه هرمنوتیک نیز اگرچه «رواج آن از قرن ۱۷ به بعد است ولی عمل تفسیر متن و نظریه تاویل دینی، ادبی و حقوقی به عهد باستان بر می‌گردد».^۱ یعنی متاخر بودن اسم دلیلی بر متاخر بودن مسمی نمی‌باشد.

بحث هرمنوتیک مثل بسیاری از مباحث دیگر در کشور ما کج‌دار و معیوب مطرح شده است و طرح آن ملازم و مرادف بوده

کننده دارد؛ بنابراین نمی‌توان به معلومات بشری اعتماد کرد».

«علاوه بر این، پیرهون شرایط زمانی و مکانی و کیفیت ساختمان قوای ادراکی شخص ادراک‌کننده را در ادراک دخیل می‌دانست و معتقد بود اینها موجب تفاوت ادراکات می‌شود. داستان شک‌گرایی - اگرچه در مسیر خود در برخورد با فیلسوفان بزرگی چون سقراط، افلاطون و ارسطو - در آن زمان نتوانست قوام و دوام یابد، و بعدها نیز فلاسفه اسلامی همواره به دلایل شکاکان و سوفیستها به چشم تحقیر نگاه میکردند، ولی امروزه همان عقاید و دیدگاهها در حیطه‌ها و ساحت‌های مختلف با الفاظ و عناوین تازه‌ای قدم به عرصه اندیشه گذارده و خود را بازنمایانده است.

بحث هرمنوتیک (البته به شکل افراطی آن که امروزه بیشتر مطرح و غالب می‌باشد) نیز با دقت در دعاوی و دواعی آن خارج از این دایره نمی‌باشد؛ چرا که با بررسی مقایسه‌ای برخی آرا و عقاید شباهت بلکه مطابقت زیادی میان این مکاتب و نحله‌های قدیمی دیده می‌شود و تنها اسامی تازه‌ای برای آنها انتخاب شده است. دغدغه انسان برای دستیابی به واقعیت، نموده‌ها و ظهورهای

منتقدان و مخالفان جدی در غرب دارد. ثانیاً در مورد گستره و دامنه هرمنوتیک، این گستره بسیار وسیعتر از متون دینی و مقدس می‌باشد، چنانکه ویلهلم دیلتای (که زندگی‌نامه اشلاپر ماخر، پدر هرمنوتیک نوین، را نوشته است و خود نیز از فلاسفه بزرگ قرن ۱۹ به شمار می‌رود) می‌گوید: «هرمنوتیک می‌تواند مبنای تمام علوم انسانی قرار بگیرد؛ یعنی تمامی دانشهای مضبوطی که فهم هنر و اعمال و افعال و نوشته‌های انسان را در کانون توجه خود قرار داده بودند.» البته باید توجه داشت که بعد از هایدگر هرمنوتیک رنگ فلسفی به خود گرفت. «هایدگر هرمنوتیک را از معرفت‌شناسی به ساحت وجود‌شناسی کشاند و به طرح پرسش‌هایی در این باره پرداخت ولی هرگز نتوانست به معرفت‌شناسی بازگردد و از آن مباحث فلسفی، در معرفت‌شناسی علوم انسانی - بویژه در خصوص تفسیر متون - سودجوید و مشکل فهم متون و تفسیر آثار برجای مانده از انسانها و حتی فراتر از آن تفسیر متون مقدس را حل کند. پس از وی گادایر تلاش کرد این راه نیمه تمام را ادامه دهد و با استفاده از سخنان و اندیشه‌های هایدگر

است با نخله و نوع خاصی از آن. «در کشور ما آنچه بنام هرمنوتیک مطرح است نخله خاصی از آن می‌باشد که در اوایل قرن بیستم و اواخر قرن نوزدهم رشد نموده است و در آرای گادایر به اوج خود رسیده است.» لذا نباید از این استعمال توهم شود که معنای هرمنوتیک صرفاً چیزی است که در کشور ما مطرح شده، بلکه این یکی از مصادیق هرمنوتیک است. «امروزه هرمنوتیک روش فلسفی مهمی است که عمدتاً بر این نظریه متکی است که واقعیت به واسطه زبان و موقعیت تاریخی ما، واقعیتی تاویل شده است، اما هرمنوتیک در حکم یک روش شناسی هم هست که با ماهیت تاویل و فهم سر و کار دارد و نتایج آن تأثیرات وسیعی نه تنها بر مطالعات ادبی بلکه بر دین‌شناسی تطبیقی، مردم‌شناسی و رشته‌های گوناگون علوم انسانی داشته است.» با این وصف معلوم می‌شود که اولاً بمعنای هرمنوتیک صرفاً آنچه که برخی در صدد گسترش و القای آن هستند، نمی‌باشد و فقط از یک منظر به آن نگریسته‌اند - که آنهم نگاه گادایری است که شرح مبسوط آن در بخشهای دیگر این نوشتار خواهد آمد. این دیدگاه نیز امروزه

دوباره آن را به ساحت متون و تفسیر آنها و خصلت زبان و فهم آن برگرداند. او شاخه‌های جدیدی از هرمنوتیک معرفتی و تفسیری را در برابر هرمنوتیک فلسفی محض هایدگر، بنیاد نهاد. هرچند مباحث او نیز به دلیل گره خوردن با آرای فلسفی هایدگر رنگ فلسفی خود را از دست نداد.»

بهر حال، منظور این است که دایره هرمنوتیک بسی وسیع تر از مباحث متون مقدس و حتی سایر مکتوبات است و اگر هم در هرمنوتیک سخن از متن می‌رود منظور از متن در این تعبیر «شامل هر چیزی است که در ورای آن مطلبی و مفهومی نهفته باشد، از این رو نه تنها نوشته بلکه سخن و اثر هنری مانند نقاشی، موسیقی و سینما را دربر می‌گیرد و گاهی حتی - همچنانکه در مباحث هایدگر مطرح شده است - معنای متن آنقدر توسعه می‌یابد که شامل عالم عین نیز می‌شود و اینجاست که هرمنوتیک از حوزه تفسیری خود خارج می‌شود و به



قلمرو فلسفه و هستی‌شناسی گسترش می‌یابد.

زمینه‌ها، سیر فکری و فلسفی هرمنوتیک

نگرش آدمی به ذهن به دچار تحولات

بسیار بوده است، انسانها گاهی ذهن را منعکس کننده عین و نشاندهنده بی‌کم و کاست بیرون دانسته‌اند، کما اینکه قاطبه فلاسفه از سقراط و افلاطون و ارسطو تا فلاسفه اسلامی این چنین بوده‌اند. و گاهی ذهن را منشأ تمام مسایل دانسته‌اند و اصلاً سوای ذهن برای چیزی شیئی قائل نبوده‌اند و معتقد بودند که هر چه هست و نیست در ذهن ماست و عالم خارج وجود ندارد چنانکه این قول از سوفسطاییان نقل شده است و البته سوفسطایی‌ها از سر تحقیر ذهن و بی‌ارزش جلوه دادن مدرکات آن به این بیان پرداخته‌اند. برخی دیگر نیز البته تمام عالم را ذهنی دانسته‌اند ولی از دیدی دیگر که در آن عالم عینی را به ذهن برمی‌گردانند و مباحثی که از مجال و حیطه این نوشتار خارج است. اما گروهی دیگر در مورد ذهن و مدرکات آن دید دیگری ابراز داشته‌اند؛ آنها ذهن را نه یک آینه که به انعکاس دقیق و صحیح عالم عین بپردازد دانسته‌اند و نه هم به کلی همه مدرکات را ساخته و پرداخته ذهن دانسته‌اند، بلکه آنها

نمی‌آورد چون همه این اشتباه را می‌کنند چرا که ما در عالم فتومن‌ها هستیم و ذهن همه افراد داری یک ساختار است و همه همان چوب را به صورت زیر می‌بینند. مطرح‌شدن بحث کانت در مورد شناخت فلسفه را یک قدم عقب آورد، چرا که قبلاً فلاسفه با فراغ خاطر از درستی مدرکات فرد به جستجو و بحث و کاوش در عالم وجود می‌پرداختند ولی حال باید به خود ذهن به عنوان عامل شناسایی بردازند و به نقد فعالیت‌های آن پردازند، لذا فلسفه کانت فلسفه انتقادی لقب گرفت. البته همانطور که اشاره شد و باز هم توضیح داده می‌شود، ریشه این نگرش وجود داشته است ولی به طور مدون و اینکه نسبت غالب در فلسفه شود مطرح نبود و کانت این کار را کرد خود کانت تحولی را که در فلسفه پدید آورد به «انقلاب کپرنیک در نجوم» تشبیه نمود. وی در آغاز کتاب تمهیدات خود دیگران را به این فرا می‌خواند که به این مطلب بیاندیشند که آیا «اساساً ممکن است علمی همچون ما بعدالطبیعه وجود داشته باشد؟» افکار کانت بعد از وی به شدت مورد استقبال واقع شد، البته بعدها نئوکانتی‌ها قسمت اول مباحث کانت را که به نقش

ذهن را به مثابه یک عنصر فعال در شناخت به حساب آورده‌اند؛ یعنی برای ذهن هم در پردازش مدرکات و شکل دادن به آنها نقش قایل شدند، ذهن دیگر یک آینه صرف که بیرون را منعکس می‌کند نیست بلکه همانند عینکی که برخی اشیا را بزرگ، برخی را کوچک، دور، نزدیک و یا تغییرات دیگری می‌دهد. مطرح کرده‌اند و معتقد شدند ذهن ما اشیا را نه آنگونه که هستند (نومن) بلکه آنگونه که برای ما پدیدار می‌شوند (فتومن) می‌شناسد و این پدیدار شدن محصول عمل ذهن است. اگرچه تئوری آینه‌ای-عینکی مربوط به کانت است و اول بار او این اصطلاح را مطرح نمود اما نمی‌توان انکار کرد که چنین نگاهی به ذهن و نقش فکر آدمی در شناخت از مدتها قبل مطرح و مدنظر بوده است. اگرچه کانت به سبب اینکه ساختار ذهنی تمام بشر را یکسان می‌دانست معتقد بود که مشکلی پدید نخواهد آمد، چراکه فنومنهایی که برای بشر ظاهر می‌شوند همه یکسانند یعنی مثلاً اگر واقعیت (نومن) زیر یک قطعه چوب باشد و در اثر اشتباه یعنی عملکرد ذهن ما آنرا به صورت زیر ببینیم (فتومن) این اشتباه مشکلی را برای افراد پدید

ذهن در شناخت می‌پرداخت، مورد تأکید قرار دادند و پذیرفتند ولی از پذیرش همانی ساختار اذهان سرباز زدند و به علاوه معتقد شدند ذهن‌ها با توجه به محتویات و مکتب‌باتی که دارند و اندوخته‌های علمی پیشین فرد در تعامل مؤثرند و فتوم‌ها متأثر از گزینه‌های متعددی‌اند که بسیاری از آنها حتی در اختیار ما نیست مثل فرهنگ، نژاد، تاریخ و ...

قصه این ماجرا طولانی است و تحولی که در اثر این نظریات پدید آمد بسی شگرف است و جای بحث بسیار دارد اما با توجه به عبارتی که از پیرهون و مکتب پستی سیزم بیان شد، می‌توان گفت که این نگرش قبل از کانت نیز بوده است و حتی نظرات سستی سیستم‌ها مطابقت با دیدگاه نئوکانتی‌ها دارد و باتمام این نظریات نیز به شک‌گرایی می‌انجامد، برای وضوح بیشتر به برخی عبارات پیرامون درمورد عدم اعتبار مدرکات بشری دقت نمایید. وی می‌گوید: ادراکات انسان از جهان و پدیده‌های آن بستگی به وضع ذهنی ادراک کننده دارد. بنابراین نمی‌توان به معلومات بشری اعتماد کرد و همچنین تأثیر فعالیت شرایط زمانی و مکانی و کیفیت ساختمان قوای ادراکی

شخص ادراک کننده باعث تفاوت ادراک‌ها می‌شود». این مطلب و اعتماد باعث شد که سستی سیسم‌ها در هیچ مسأله‌ای به طور قطعی اظهار نظر نکنند و همواره به طور احتمالی و با شک اظهار نظر می‌کردند و خود پیرهون در زندگی خویش مطابق اعتقاد خود عمل می‌کرد و به مدرکات دیگران اعتماد نداشت، او از هیچ چیز احتراز نمی‌کرد و خود را از هیچ چیز محفوظ نمی‌داشت و همه چیز را تحمل می‌کرد حتی اگر اربابه‌ای او را واژگون می‌کرد یا در چاله‌ای می‌افتاد یا سگان او را گاز می‌گرفتند. بطور کلی او به هیچ وجه به حواس خود اعتماد نداشت، با وجود این کسان او که همراه او بودند او را محافظت می‌کردند». اگر به دعاوی هرمنوتیک البته برخی شاخه‌های افراطی آن - که هیچ معنایی مبنا را برای متون به همان معنای عام که گذشت قبول ندارند دقت شود و استدلال صاحب‌نظریه‌ای آن که فهم هر کس را در اثر شرایط روحی روانی یا تاریخی و ... و در اثر آن پیش زمینه (Background) افراد که آن هم در هر فرد متفاوت از دیگری است و لذا شناخت هر فرد فقط برای خودش می‌تواند معتبر باشد

اما بیشتر و بیشتر از مباحث فکری و فلسفی طرح شده در مورد هرمنوتیک برخی شرایط تاریخی و علل اجتماعی در رشد و گسترش و تدوین و به وجود آمدن هرمنوتیک به صورت یک دانش مدون مؤثر بوده‌اند. این بار مساله هرمنوتیک را از زاویه دیگری طرح می‌کنیم و پی می‌گیریم، اهمیت این زاویه در این است که این بحث امروزه نیز مطرح است و راه مطرح شدن هرمنوتیک در جامعه فکری ما نیز از همین طریق بوده است. به خاطر روشن شدن این مسیر لازم است چندمطلب به عنوان مقدمه به طور خلاصه و گذرا فکر شود:

۱- بحثی در میان اندیشمندان مطرح می‌باشد مبنی بر اینکه آیا بشر آنگونه که می‌اندیشد زندگی می‌کند و یا آنگونه که زندگی می‌کند اندیشه می‌ورزد به تعبیر دیگر اینکه آیا بشر ابتدا فکر می‌کند می‌اندیشد و سپس مطابق اندیشه و فکر خود زندگی‌اش را سامان و جهت می‌دهد و یا نه این اندیشه‌های بشر هستند که معلول شرایط زندگی هستند و شرایط زندگی و اوضاع اجتماعی و ... به اندیشه بشر جهت می‌دهند و بشر برای توجیه شرایط خود و یا در جهت آنها و خواست خود اندیشه‌سازی

چرا که در اثر شرایط و زمینه‌های خاص اوست که در دیگری نمی‌باشد و ... نتیجه و غایت این بینش چیزی جز شک‌گرایی مطلق و یا انکار تمام واقعیات نمی‌باشد. بهر حال زمینه طرح این مسائل باعث رشد و نضج سریع هرمنوتیک گردید، اگرچه بسیاری از این مباحث متأخر از بحث ابتدایی و اولیه هرمنوتیک به شکل مدرن آن بوده است ولی در رشد، جهت‌گیری، تقسیم و شاخه‌بندی هرمنوتیک سهم داشته است.



زمینه‌ها و سیر تاریخی و اجتماعی
هرمنوتیک

می‌کند. به‌طور خلاصه بشر در مسیر خود یا مدلل است (دارای دلیل است و اندیشه‌اش مسیر زندگی را معین می‌سازد) و یا معلل است (دلیل ندارد بلکه علت تراش است و زندگی و شرایط، به اندیشه‌هایش جهت می‌دهد) بسیاری از متفکران ادعا نموده‌اند اندیشه‌های بشر معلل است و نه مدلل و انسان تحت تأثیر خواست‌ها و امیال و یا شرایط زندگی و اجتماعی و ... اندیشه‌سازی کرده است این افراد برای اثبات مدعای خویش اقدام به اقامه برخی شواهد نموده‌اند. مثلاً فلسفه‌های کلبی و رواقی را که قایل به وجود سعادت در بی‌نیازی و مستغنی‌بودن و یا تسلیم تقدیرشدن می‌باشند را محصول شرایط آن روزگار که دوران زوال تمدن یونان و حوادث بعد از جنگ و وقایع دلخراش می‌دانند. واقعیت این است که نمی‌توان در مورد تمام افراد بشر این ادعا را صادق دانست. اما شاید بتوان گفت (اکثریت مردم) این مطلب در مورد آنها صادق است. ویلفردو پارتو جامعه‌شناس الیتزم (نخبه‌گرایی) می‌گوید: عنصر عقل در تفسیر تاریخ نارسا است و انسان موجودی غیر عقلانی است (منظور وی توده‌های مردمند و تنها الیت‌ها

(نخبگان) را دارای قدرت عقلانی می‌داند که توده‌ها (مردم) را بسیج می‌کنند). برای وضوح بیشتر، شاید بتوان این نکته (بحث معلل یا مدلل بودن اندیشه‌های بشر) را به بحث نیازی مادی بشر تشبیه کرد و گفت همانگونه که احتیاج ما در اختراع است و بشر تا احساس نیاز در زندگی خود نکند به سراغ ساختن چیزی نمی‌رود، در مورد بسیاری از اندیشه‌های بشر نیز باید گفت این اندیشه‌ها معلول شرایط اجتماعی و نیاز زمان یا حداقل متأثر از این عوامل بوده‌اند.

۲- با حفظ مقدمه اول وارد بحث هرمنوتیک می‌شویم. البته قبل از ورود به آن باید یادآور شویم که دوران هرمنوتیک نوین با بحث تأویل و تفسیر متون مقدس و مذهبی آغاز شد و با این بحث که آیا می‌توان برداشت‌های مختلف از متون مقدس داشت و یا نه و آیا داشتن برداشت از متون مقدس در انحصار عده‌ای خاص است یا خیر و دیگران هم می‌توانند کتب مقدس را تفسیر نمایند. ظاهراً یکی از مشخصه‌های اصلی مکتب پروتستان که مارتین لوتر و کالوین در رأس آن قرار داشتند، با کلیسای کاتولیک بر سر همین مطلب بوده است، که پروتستانها بر خلاف

۲) رسالات یونس، که شامل سیزده رساله می‌باشد.

۳) سایر نوشتجات، که ده نوشته می‌باشد. در مجموع انجیل (کتاب مسیحیان) ۲۷ جلد می‌باشد. انجیل کتاب آسمانی و منسوب به حضرت عیسی (ع) است و هر یک از چهار کتاب توسط یکی از مومنین جداگانه نوشته شده است و شامل تاریخ زندگی مسیح و بیانات و مواظب آن حضرت می‌باشد. انجیل در لغت به معنای مژده و بشارت و خبر خوش می‌باشد و از اصل کلمه یونانی (Eranyelion) گرفته شده است، روش کتابت آن ساده و با احساسات و ایمان و حرارت و صداقت توأم است و نویسندگان آن بجز یک تن با علوم زمان چندان سر و کار نداشتند و از لحاظ ادبی و دستوری ناقص است.»

تاریخ نوشتن اناجیل به طور قطع بعد از حضرت مسیح بوده است و خود مسیحیان اعتقادی مبنی بر آسمانی بودن کتاب خود ندارند و در مورد نوشتن اناجیل برخی معتقدند که این کتب هفتصد سال بعد از مسیح نوشته شده است.

«پراکندگی نوشتجات و تضادی که میان نوشته‌های اناجیل بود موجبات بروز

کلیسای کاتولیک معتقد بودند که حق تفسیر متون مقدس منحصر به کلیسای کاتولیک نمی‌باشد. البته مباحث بسیار جالبی در اینجا قابل طرح است که به سبب دور شدن از اصل مطلب از ورود به آنها صرف نظر می‌کنیم. اما در راستای تعقیب هدف خود برای بدست آوردن منشاءهای مسایل هرمنوتیک که از تفسیر متون مقدس آغاز شد، ناچار به بررسی این مطلب هستیم که چه چیزی باعث شد تا بحث تفسیر متعدد از متون مقدس مطرح شود و بعد بر سر انحصاری و یا عدم انحصاری بودن آن اختلاف صورت بگیرد. برای نیل به این مقصود ناچار از بررسی - هرچند اجمالی - کتب مقدس مسیحیان می‌باشیم. «کتب عهد جدید (در مقابل عهد قدیم که تورات و متعلق به یهودیان است) که مربوط به مسیحیان می‌باشد دارای سه قسمت است:

۱) اناجیل اربعه که عبارتند از: متی، لوقا، یوحنا و مرقس که بنام نویسندگانشان نام گذاری شده‌اند. این اناجیل از بین ده ها انجیلی که نوشته شده بود و در دسترس مسیحیان بود، توسط شورای اسقفی کلیسا انتخاب و معتبر شناخته شد.

اختلافاتی بین مسیحیان و پذیرش یا رد کتب مسیحی شد. در قرن سوم میلادی مسیحیان بر ۲۷ کتاب عهد جدید متفق شدند و به سایر کتب و رسالات توجهی نمودند ولی بعدها مسیحیان کاتولیک بسیاری از کتب عهد جدید، از جمله رسالات پولس را مردود دانستند، زیرا وی از جمله نفوسی بود که همواره با پطروس و نظرات او مخالفت می‌نمود. اما بعدها لوتر موسس، مذهب پروتستان، به او ارادت ورزید زیرا پولس از جمله کسانی بود که ایمان به مسیح را جنبهٔ عمر می‌بخشید.»

لوتر کتب عهد جدید را به زبان آلمانی ترجمه کرده بود، در این میان با آشنایی با کتب مقدس نظرات جدیدی ارایه نمود.

همانطور که بیان گردید کتب مقدس مسیحیان تماماً کتبی بشری بوده است و نوشته مومنین مسیحی که از لحاظ ادبی و علمی در سطح پایینی قرار داشته‌اند. علاوه بر این در آنها اختلافات و حتی تناقضات متعددی دیده می‌شود به طوری که برخی بر سر همین کتبی که قرن‌ها پس از مسیح بر آن توافق کرده بودند نیز مبنای ناسازگاری گذاردند و برخی قسمت‌ها را قبول و بعضی بخش‌ها را رد نمودند. برخی

محققین به تحقیق پیرامون وضعیت این کتب پرداختند و اختلافات و تناقضات بسیاری را که در این کتابها دیده می‌شود، نمایان ساختند. علاوه بر این مطلب به دلیل اینکه نویسندگان این کتابها (کتب مقدس) افرادی بوده‌اند که از علوم اطلاع چندانی نداشتند و یا حتی اگر هم اطلاع می‌داشتند این علوم در معرض تغییر و تبدل بوده است، به مرور زمان و با گذشت ایام و پیشرفت علوم، بسیاری از مطالب کتب مقدس با علوم بشری متناقض شد. از طرفی از همان ابتدا نیز برخی آموزه‌های کتب مقدس (مثل تثلیث، ۱۰۰۰) از نظر عقل بدیهی دچار مشکل بود و تلاش مفسران مسیحی با عقل مستقیم بشری ناسازگار بود. بهر حال تمام این مطالب باعث شد که غیر علمی و نامعقول بودن بسیاری از مطالب کتب مقدس روز به روز بیشتر نمایان شود. از طرفی کلیسا تا زمانی که قدرت را در قبضه خود داشت و قدرت مطلقه حاکم بود به گونه‌ای که اگر پادشاه خطایی می‌کرد حتی گاهی سه روز با پای برهنه و بدون خوردن غذا در پشت در اطاق پاپ می‌ایستاد تا پاپ او را ببخشد و از سر تقصیراتش درگذرد. با چنین قدرتی

طبیعی است که در این تعارض میان عقل و علم از یک طرف و متون مقدسی که کلیسا آنرا ترویج و تبلیغ می‌کرد از طرف دیگر، علم و عقل و اندیشمندان و دانشمندان قربانی خواهند بود و تشکیل دادگاه‌های انگیزاسیون و تفتیش عقاید و سرکوبی علم محصول این دوره است که در تضاد میان علم و آموزه‌های کتب مقدس علم به قربانگاه جمود برده شد و عالمان به اتهام مخالفت با دین سرکوب شدند. اما این حکومت خلاف فطرت بشری بود و القری لایدوم. با شروع رنسانس و اوج گرفتن ناگهانی علوم و اختراعات، ناگهانی ورق برگشت و این بار غول علم بود که بر پیکر دین پنجه‌انداخت. «از آن روز که رنسانس پدید آمد و حلقه مدرسه اسکولاستیک درهم شکست و مشت‌های گره خورده منطقی دکارت و اندیشه پرجوش بیکن و قلم جانسکاف ولتر و نطق‌های داغ ویکتور هوگو مذهب فرومانده مسیحیت را به اعماق تاریخ محراب‌های کلیسا منهزم ساخت و با یک تکان شدید علمی، پاپ‌ها انرژی بخار را به استخدام کشیدند و نیوتونها نیروی جادویی جاذبه را کشف کردند و لامارک‌ها و داروین‌ها مساله

ترانسفورمیزم و تکامل را به صورت حتمی‌ترین و قطعی‌ترین فرضیه علمی بیان داشتند. ناگهان علم در معبد پرستشی نا اصل جای گرفت و خشمندگان طوفان زده‌ای که اندامشان در زیر شلاق انگیزاسیون کشیش‌ها و تفتیش عقاید کلیسا درهم کوفته شده بود، بره بیجان مذهب اروپا را در پای معبود علم قربانی کردند و نفسی براحتی کشیدند و از آن‌گاه آزمایشگاه‌ها پرستشگاه شد و «...». این تقابل و تضاد میان علم و دین محصول این بود که مسیحیت بر آن تکیه می‌کرد متناقض با اصول علمی و عقلی بوده است. اما دست کشیدن از دین و بالمره کنار نهادن آن نیز چاره کار و باب طبع متدینان نبود. چراکه توالی فاسده زیادی برآن مترتب بود. بهر حال اینجاست که باید برای حفظ دین چاره‌ای اندیشید، دینی که با علم ستیزه کند، باید در این عصر قربانی شود و با علم نیز کاری نمی‌توان کرد، از اینجا اندیشه تاویل کتب مقدس به گونه‌ای که تضاد و تناقض با علم نداشته باشد، رشد کرد و پروتستانیزم به معنای اصلاح دینی درصدد برآمد که دین را از تقابل و در نتیجه قربانی شدن در پیشگاه علم نجات دهد. لذا

برداشت‌های مختلف و متفاوت و حتی متضاد با برداشت‌های قبلی شروع شد یعنی «قرائت‌های مختلف» این سیر ثابت می‌کند اندیشه تاویل اندیشه‌ی معلل است نه مدلل. بعدها افرادی مثل اشلاير مآخر درصدد برآمدند که قاعده و مرامی برای ضابطه‌بندی نمودن این تفاسیر متعدد از متون وضع کنند. شاید بی‌در و پیکر بودن تفاسیر متعدد از کتب مقدس آنها را بر این کار واداشت و یا شاید هم انگیزه حقیقت‌یابی، چراکه می‌خواستند بفهمند بالاخره چه تفسیری باید نمود که معنای واقعی متن را در برداشته باشد، انگیزه امثال شلاير مآخر را باید در نوشته‌هایشان جست و مجالی بیش از مجال این نوشتار می‌طلبد. اما بعدها این سیر منتهی به مسائلی شد که هرچه بیشتر به هرج و مرج منتهی می‌شود بسط این نکته در فصول بعدی خواهد آمد.

اما تذکر این نکته خالی از عبرت نیست که باز کردن راه تاویل و تفسیر و برخلاف ظاهر برای همسانی و یا رفع تضاد میان متون مقدس و علوم بشری بعدها راه را برای دیگران گشود تا جایی که حتی برخی افراد درصدد برآمدند برای جلب توجه افراد بیشتر و مردم و یا سایر مقاصد، به بیان

تفسیر و تاویل‌هایی از متون مقدس بپردازند که با سلايق و علايق مردم هم همسویی داشته باشد یا لاقبل منافاتی نداشته باشد و همین امر موجب شد تا هنوز و هر روز شاهد رشد گروه‌های مختلف و شاخه‌ها و شعب گوناگون در عالم مسیحیت باشیم. در اینجا ذکر مطلبی که استاد مصباح یزدی مدتی پیش در یکی از سخنرانیهای خود نقل نمودند، خالی از فایده نمی‌باشد. ایشان از قول بعضی شاگردانشان که در کانادا تحصیل می‌کردند نقل نمودند که کشیشی در کانادا فرقه تازه‌ای تاسیس نمود و مطالب تازه‌ای را مطرح نمود. پس از مدتی از او برای شرکت در یک برنامه تلویزیونی و توضیح مسلک جدیدش دعوت نمودند. در آن برنامه مجری در یکی از سوالات خود از آن فرد (موسس فرقه جدید) سوال کرد که نظر شما در مورد هم جنس بازی چیست؟ (با توجه به اینکه متون دینی مسیحیت تصریح دارد بر منع ورد همجنس بازی) وی در پاسخ گفت: من فعلاً چیزی در این باره نمی‌گویم، اما به شما یادآور می‌شوم که انجیل را باید طور دیگری خواند. کاملاً واضح است که وقتی دست تاویل و تفسیر به گونه‌ای افراطی بازگزارده شود محکمت و

چیزهای بدیهی را هم بتوان جور دیگری خواند که با سلیق مردم منافاتی نداشته باشد. بهر حال اگر اندیشه هرمنوتیک و محصولات و منتجات آن مثل پلورالیزم امروزه در سنت ((پروتستان لیبرال)) رشد می‌کنند بی‌جهت نمی‌تواند باشد.

چگونگی ورود مباحث فکری به جوامع اسلامی و خصوصاً ایران

همین جا مناسب است که اشاره‌ای به ورود این مباحث در کشور خود و جوامع اسلامی داشته باشیم. با تاسف و تائر باید اذعان کرد جامعه فکری ما دچار آفت گزته‌برداری در مسایل فکری از غرب شده است و بسیاری از مطالب و مسایلی که در غرب با یک پیش زمینه و پیشینه طولانی و تحت تاثیر فضای خاص آن جامعه و طی روال و سیر طبیعی یا تاریخی فرد ظهور کرده است، یک شب توسط روشنفکران داخلی و بدون در نظر گرفتن وجود زمینه و یا موضوعیت طرح اینگونه مسایل و یا اساساً مفید یا مضر بودن آنها برای جامعه فکری را، به همان صورت و معمولاً افراطی‌ترین دیدگاه‌ها که در تعارض مستقیم با عقاید و اندیشه‌های دینی یا ملی ما می‌باشد، برای جامعه ما مطرح می‌کند و

در بسیاری اوقات فضا سازی‌های کاذب که با روح جامعه ما و فرهنگ و عقاید ما سازگاری ندارد را در جامعه پدید می‌آورند. بعنوان نمونه می‌توان از موضع‌گیری‌های برخی روشنفکران وطنی در مورد دخالت نهادهای دینی و سیاست یاد کرد. در غرب قرن‌ها کلیساها بر تمام ارکان جامعه سلطه و تسلط داشته است و آباء کلیسا در دوران تسلط خویش ستم‌ها و ظلم‌های فراوانی را بر افراد و خصوصاً دانشمندان روا داشته‌اند - که علت پاره‌ای از آنها گذشت - لذا هنگامی که بحث حاکمیت نهاد دینی مطرح می‌گردد، طبیعی است که چهره‌ای خشن و زشت و فضایی تاریک در اذهان منطبق گردد و موجبات اعتراض را پدید آورد. اما در جهان اسلام و خصوصاً جامعه ما هیچگاه چنین تجربه‌ای نبوده است و اصولاً سیاست دینی در اسلام ماهیتاً مباین با حاکمیت کلیسایی است و بعلاوه نمی‌توان نهاد روحانیت را در جامعه با کلیسا مقایسه نمود ولی به محض طرح مباحث حاکمیت دینی، بعضی روشنفکران ما همان آه و فریادهایی را که متفکران غربی از دست کلیسا دارند، سر می‌دهند و صحبت از تفتیش عقاید و ... می‌کنند و سخن از

استبداد دینی می‌گویند. یا در بحث تقابل علم و دین و یا عقل و دین. همچنین است در مورد اعتراض اندیشمندان غربی به مدرننتیسه و اینکه می‌گویند احساسات و عواطف بشری در زیر چرخ‌های صنعت و تکنولوژی در حال خردشدن است و از اعتماد زیاد به عقل در مدرننتیسه اظهار پشیمانی می‌نمایند. حال در جامعه ما که هنوز دوران تکنولوژی و صنعت را به معنای واقعی آن تجربه نکرده است، فریاد زدن‌های برخی روشنفکران و اعتراض آنان به ذبح احساسات انسانی در زیر چرخ تکنولوژی که به تقلید از غربیان صورت می‌گیرد، مضحک و بی‌معنا می‌باشد، و برای جامعه ما نامفهوم است.

ورود بحث هرمنوتیک به جوامع اسلامی و از جمله ایران نیز بر همین رویه غلط استوار شده است. شکل‌گیری جریان هرمنوتیک در غرب در اثر مشکلات عدیده‌ای بود که آنان در متون مقدس خود داشته‌اند و در اثر شرایطی بوده است که پاره‌ای از ویژگی‌های آن بیان گردید. ولی جامعه اسلامی چنین شرایطی را هرگز تجربه نکرده و چنین زمینه‌هایی در آن پدید نیامده است. کتاب مقدس مسلمانان برخلاف سایر ادیان و

گروهها، الهی و غیر بشری است و حتی حروف و کلمات آن نیز مخصوص‌اند. خود قرآن با صراحت تأکید می‌کند که هیچ اختلاف و تناقضی در آن نمی‌باشد: «و لو کان من عند غیرالله لوجدوا فیہ اختلافاً کثیراً» از طرفی علمای اصول فقه سالها به تنقیح و تبیین اصول محکم و قواعد اساسی برای فهم صحیح و درست معقول دینی اقدام کردند، با این همه روشنفکران جوامع اسلامی مباحثی این چنین را بدون در نظر گرفتن پیشینه و زمینه آن با پوچی سازی و استفاده از برخی عناصر فرهنگ بومی وارد محیط‌هایی نمودند که هیچگونه آمادگی برای پذیرش این افکار نداشته است و جالب هم اینجاست که معمولاً روشنفکران ما افراطی‌ترین دیدگاهها را در این زمینه بیان و تبلیغ نموده‌اند.

فهرست منابع و ماخذ

- ۱- قرآن کریم
- ۲- علامه طباطبایی- نه‌ایه الحکمه،
- ۳- علامه طباطبایی اصول فلسفه و روش رئالیسم،
- ۴- علی علمی اردبیلی- فرهنگ فلسفه،
- ۵- مهدی هادوی مبانی کلامی اجتهاد،
- ۶- علی علمی اردبیلی شناخت،

- ۷- حاجی سبزواری منظومه حکمت،
 ۸- یحیی مهدوی-شکاکان یونان،
 ۹- دیوید، هاملین-تاریخ معرفت شناسی،
 ۱۰- دیوید، هاملین آشنایی با علوم اسلامی،
 ۱۱- ریچارد ایالمی علم هرمونوتیک،
 ۲۱- نیچه و دیگران، هرمونوتیک مدرن،
 ۳۱- کریم مجتهدی، درباره هگل و فلسفه
 او،

۴۱ عبدالحسین نقیب‌زاده- فلسفه کانت،

۵۱- کانت، تمهیدات،

۶۱- بی بی تامور، جامعه‌شناسی،

۷۱- حسام نقبایی، معرفی کتب آسمانی،

۸۱- مارتین بویر- من و تو،

۹۱- ، فخرالدین حجازی، پژوهشی درباره

قرآن پیامبر

۱۰۲- محمود حکیمی، هزار و یک حکایت

تاریخی،

پرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی